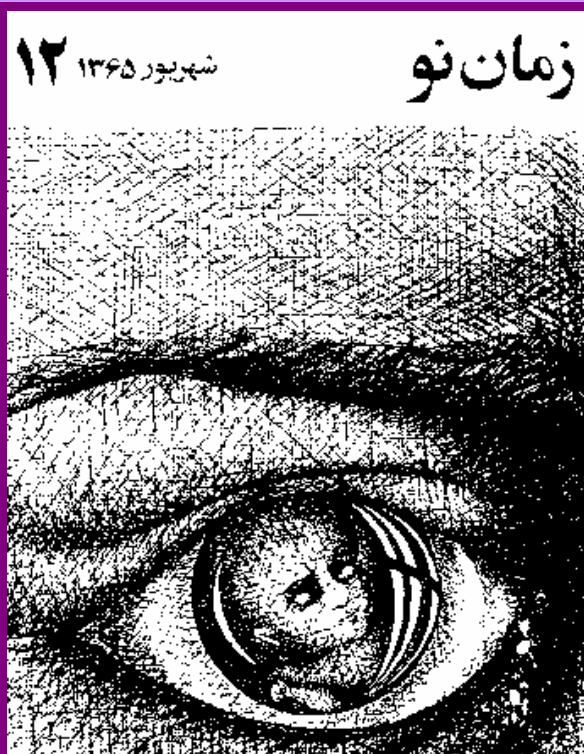




هما ناطق : « فرنگ و فرنگ مآبی و رساله انتقادی "شیخ و شیوخ" »



شهریور ۱۳۶۵ ۱۲

زمان نو

در این شماره:

۵	رهمی آشه
۲۹	شبیافت
۲۹	ناریوش شایگان
۲۹	ایده نولوژیك شدن سنت
۲۹	هما ناطق و فرنگی مآبی و رساله انتقادی "شیخ و شیوخ"
۶۹	محمود محمودی
۶۹	دوبی: تنهایی و دیگری
۶۹	میشیل تورنیه و ترجمه د. وداستان کوتاه
۶۹	خانواده‌ی آدم و عاقبت روبنسون کروزوئه
۸۹	کرامت میم
۸۹	ناموس روانکاوی / روانکاوی ناموس
۱۰۲	ناصر شاهنگ
۱۰۲	از خاستگاه های ستمگشی زنان
۱۰۲	مروری بر کتاب آزاد به آزاد: پدیدریت غاصب
۱۰۹	پروانه علیزاده
۱۰۹	خوب نگاه کنید، راستگی ست
۱۴۱	یک پناهنده ای ایرانی
۱۴۱	پناهندگان ایرانی در عراق را دریابیم
۱۴۵	شقی امینی
۱۴۷	هجراتی
۱۴۹	منصور کانی
۱۵۱	خاک شکیب
۱۵۱	عشق هم

۱۵۲	شهریور رشید
۱۵۳	ارزویی (۹)
۱۵۳	ارزویی (۱۵)
۱۵۴	حسین شیرنگ
۱۵۴	سرود آبادگان
۱۵۷	ک. کا مرزا
۱۵۷	آموزش و مشق آزادی
۱۶۵	مروری بر کتاب پاولو تریره: آموزش ستم‌دیدگان
۱۶۵	فرید توری
۱۶۵	پروژه‌ی روشنگری: یک رهیافت
۱۶۹	سعید یوسف
۱۶۹	یادداشتی بر سبیل یادآوری برای ا. رحیم
۱۷۰	رهمی آشه
۱۷۰	یادداشت دیگر
۱۷۲	راز یک یقینظری
۱۸۴	خلاصه‌هایی از مقاله‌های این شماره به زبان فرانسه (I-VII)

زمان نو، شماره ۱۲، شهریور ۱۳۶۵

ویراستار: مهرداد مهربان

فرنگ و فرنگی مآبی و رساله انتقادی «شیخ و شیوخ»

در آغاز قرن گذشته فرنگ در ذهن مردم شرق تصویری است خیال انگیز و افسانه‌ای. در حقیقت، سرزمین هزار و یکشب همانجاست. فرنگی است که چراغ علاء الدین را در دست گرفته و ثروتهای بیکران شرق را می‌جوید و می‌یابد و می‌برد. چوب جادو نیز که به هرچه خورد خوانی گسترده می‌گردد در چنگ اوست. مگر نه این‌که: "تجارت او را ثروتمندتر می‌کند، کار او را سیراب تر می‌نماید و فکر او را دورتر می‌برد؟" (۱). سندباد بحری است و با دنیای کوتوله‌ها در جنگ.

سرمشقی است اجتناب ناپذیر. نام او ورد زبان است و گفتار و کردارش مرجع تقلید. قضاوت و داوری اوست که تعیین کننده و معیار همه ارزشهاست. پیرامون او را هاله‌ای از احترام فرا گرفته و آوازه شهرت و معلوماتش همه جا پیچیده است. مردم عادی نیز چهره‌ای از فرنگی ساخته‌اند لیکن از آنجاکه مسائل و مشکلاتشان با سایرین یکسان نیست، فرنگی بیچارگان نیز با فرنگی روشنفکران و رجال متفاوت است، و درمانی که از او طلب می‌کنند درمان دردهای دیگری است که با قانون و امتیاز و راه آهن و بانک فرق دارد. به مثل، آنان نیاز به دوا و طبیب دارند و تا مدت‌ها هر اروپایی که به ایران می‌آمد، چون نقش جادویی داشت و چاره هر دردی را می‌دانست بعنوان طبیب تلقی می‌شد. بسیاری مسافرانی که طبابت اجباری کرده‌اند. فریب‌زور می‌نویسد: در ایوانکی در دهی که منزل کرده بود همه مردم ده آمده بودند و از او درمان دردهای خود را می‌خواستند، و بنظر آنان فرنگی کسی بود "که می‌توانست کور را بینا کند، لاغر را چاقی بخشد و جذامی را مداوا نماید" (۲). بقول دیگری فرنگیها مجبور بودند همواره مقداری قرص با خود همراه داشته باشند تا برای هر دردی همان قرص را تجویز نمایند (۳). اگر از زیر بار این طبابت اجباری شانه خالی می‌کردند مردم اعتماد خود را از دست می‌دادند و این را حمل بر بدطینتی می‌نمودند (۴). مسافری که می‌خواست از شیخ کعب اجازه ورود به خاک ایران را بگیرد مجبور شد که

مانند، ترجمه، شرح زندگانی او به فارسی همواره بالای سر محمدشاه جای داشت و او هر شب به آن مراجعه می‌کرد (۱۶). تنها صدراعظم او حاجی میرزا آقاسی بود که هربار سخن از ناپلئون به میان می‌آمد یا ریشخند می‌پرسید "ناپلئون دیگر سسنگ کبست؟" (۱۷). در اذهان عمومی ناپلئون بیشتر با دآرر شاه عباس بود که همه اصلاحات و کاروانسراهای جهان را به او نسبت می‌دادند. والی کرستان از باستانشناس فرنگی می‌پرسید: "ناپلئون تاکنون چندنا کاروانسرا ساخته است؟" (۱۸). داستانهای هم از "شوش" و زیرکی او بر سر زبانها بود که به او چهره شنبه بازی را می‌داد.

تبلیغات مسیحیگری نیز با خوشاند روبرو بود و کسی اعتراضی نداشت. سر رمان فتحعلیشاه هانری مارتین به ایران آمد و تورات را به فارسی برگرداند. و خاقان در تقدیرنامه‌ای که برای او نوشت خواندن این کتاب "مفید" را به تمام ایرانیان تومیه نمود. تورات در همه شهرها بفرايگن پخش می‌شد، بویژه در آذربایجان و اصفهان. مدارس مسیحی هم در شهرهای گوناگون ایجاد شد. اجازه اولین مدرسه را ژوزف ولف کشیش انگلیسی از عباس میرزا گرفت. مدرسه دخترانه ارومیه تا ۵۰۰ شاگرد داشت (۱۹). حتی در بوشهر هم مدرسه‌ای بود که ۷۰۰ لیره خرج آن کردند و ۱۳ محصل در آنجا به تحصیل مشغول بودند (۲۰). تأثیر این کارها در ایران کم نبود، حتی عده‌ای در انتظار ظهور مسیح بودند. مافری می‌نویسد: "در شیراز شنیدم مسلمانان به دوستش می‌گفت حضرت محمد روز جمعه را روز نماز جماعت قرار داده زیرا مسیح را در این روز مملوب کرده‌اند" (۲۱). تصویر حضرت مریم و مسیح در نقاشیها رونق می‌یافت. ولف در سفرنامه خود می‌نویسد هنگامی که به سبزوار رسید جماعتی گرد او آمدند زیرا در شهر شایع شده بود که او مردی است دریمت ساله، متبحر در همه علوم جهان، و بشارت ظهور مسیح را می‌دهد... (۲۲) حتی تعدادی اروپایی نیز معتقد شده بودند که مسیح از ایران ظهور خواهدکرد و به سفرای مقیم ایران در این باره نامه می‌نوشتند (۲۳). در تبلیغ دینی و ظهور مسیح، مدارس ارومیه درجه اول اهمیت را داشتند. در اواسط دوره ناصری تعداد نمایندگان مسیحی (۲۴) در این منطقه بالغ بر ۲۷ تن بسود (۲۰). مدرسه اصفهان ۱۶۰ شاگرد داشت و ماهی ۵ تومان و نیم خرج نگهداری مدرسه بود.

اعتقاد به فرنگی و تمدن فرنگ به حدی رواج می‌گرفت که عباس میرزا از اروپاییان خواست که "هرکس از اهل فرنگ اراده نماید بیاید - در آذربایجان که تمرکز پایتخت آنجاست ساکن شود." و اسولاً بهتر است اروپاییانی که پی‌درپی به آفریقا و گرجستان و داغستان می‌روند به ایران بیایند و بر ایران زندگی کنند و ایرانیان را با تمدن غرب آشنا نمایند. عباس میرزا درخواست خود را در روزنامه‌های فرنگ منتشر کرد. جوانی نیز از يك سرهنگ انگلیسی رسد که طرحی است مقلد نویسنده این پاسخ

بشتر می‌مود که اصولاً در آذربایجان "لذآبادی" به اهالی "انگلیس و جرمن" داده شود. زیرا این قسم آبادی بسیار انفع و معظم خواهد شد به علت این که در زراعت و تجارت و صنایع و غیره که اهل فرنگستان تازه یافته و ایجاد و اختراع نموده‌اند در ایران بیشتر خواهد شد. در این طرح که خصلت استعماری محض دارد بیست و هفت هزاره کتندگل آبادی خود مختاری کامل داده می‌شود. حتی "امورات شرع و عرف را با کمال انصاف و عدالت به قانون شریعت انگلستان و به آداب اهل آن ولایت واگذارند و اگر چنانچه از کسی خیانتی به خلاف عرف و شرع سر زده باشد که موافق قانسون انگلیس واجب القتل شد"، در این صورت اختیار تام با انگلیسها خواهد بود. پول و خرج اهالی آبادی و آبادانی آن هم کلیتاً به عهده تاپی السلطنه گذاشته شده است (۱۶).

اولیای حکومت ایران هیچک از کارهای فرنگیان را به دیده انتقاد نمی‌نگریستند. فرنگیانی که در همه عمر در کتابهایی نظیر "سرگذشت حاجی بابا" همه آداب و رسوم و سنن مذهبی ایران را به یاد ریشخند می‌گرفتند و از زبان هانری مارتینس مترجم تورات مذهب اسلام را تحقیر می‌کردند، و زن میغه و حجاب و روپنسده را از لایم توحش و عقب ماندگی می‌دانستند، به محض این که پایشان به ایران می‌رسید از هیچک از این "لذات" محروم نمی‌ماندند، و از آنجا که اکثر به تنهایی سفر می‌کردند و زنهای خود را همراه نمی‌آوردند، به سنت صیغه کردن روی می‌آوردند. و در این مورد اسناد و مدارک موجود است. مسافری می‌نویسد "سالهاست که مردان فرنگی مقیم ایران زنهای آسوری را صیغه می‌کنند. خانواده‌های آسوری حاضر می‌شوند که برای مدت مبنی که بستگی به اقامت فرنگیان در ایران دارد دخترهایشان را به عقد آنان در آورند معمولاً دختر با پدر و مادر خود به خانه شوهر می‌آید. هر یک از این آقایان حرم‌رایی جداگانه برای این زنهای دارد و اینان حجاب بر سر دارند... در سر میز با مردان غذا نمی‌خورند. به محض این که موعد زنی سر می‌آید مرد زن دیگری عقد می‌کند (۱۷). دلالتان مخصوصی برای این کار با سفارتخانه‌ها و قونسولگریها مذاکره می‌کردند؛ اما اروپاییان مقیم را می‌گرفتند و از مدت اقامتشان آگاه می‌شدند؛ پس زنی "در خور" آن فرنگی برایش تهیه می‌دیدند.

گر بورت باستان‌شناس و شرق‌شناس مشهور از این خلق و خوی اروپاییان به سختی انتقاد می‌کند و می‌گوید در رضایه زنان ارمنی و آسوری دخترهای خود را به سبیل "صیغه شدن" به مسافریین فرنگی تربیت می‌کنند و هنگامی که این دخترها به سن سیزده یا چهارده می‌رسند آنان را برای فرنگیهای مقیم ایران می‌آورند و این "عمل خبیث" را اروپاییان رواج داده‌اند. هر دختری بهایی دارد، پدر و مادر دختر این معامله را بعد از انجام می‌دهند. بهای هر دختر بستگی به وجاهت و هنر و کاردانی او دارد.

کودگانی که از این ازدواجها به دنیا می‌آیند وضع سخت ناگواری دارند و پدر معمولاً قدرت مالی این که همه بچه‌ها را با خود به فرنگ سرد ندارد، معمولاً یک یا دو پسر بچه انتخاب می‌کند و آنان را با خود به اروپا می‌برد، باقی کودکان را به امدد خدا رها می‌کند که آنان با سرنوشت نامعلومی زندگی می‌کنند. این کودکان را مسافران اغلب می‌فروشند و دخترها را به روسپیگری وامی‌دارند. همین نویسنده اضافه می‌کند که کشیشهای مسیحی نه تنها به این امر اعتراض نمی‌کنند بلکه تشویق هم می‌نمایند. باز می‌نویسد که مسلمانان همه می‌دانند که "مسیحیان حق میغه کردن زن را ندارند و می‌بینند که مسیحیان برخلاف دین خود رفتار می‌کنند"، با این حال هیچکس حرفی نمی‌زند. نویسنده امیدوار است که عباس میرزا لااقل به باری این کودکان "حرامزاده" بشتابد (۲۸).

و باز سفر دیگری در همین مسئله می‌نویسد که "در ایران فقط مسلمانان نیستند که زن میغه می‌کنند بلکه از سالها پیش این رسم در میان اروپاییان نیز رواج به‌زایی دارد و زنهای میغه معمولاً از ارامنه انتخاب می‌شوند"، و شوهرها از میان سفیران و وزیرمختاران گرفته تا تجار و اشخاص معمولی (۲۹).

همزد اولیای دولت و رجال وقت فرنگی سرمشق کاملی بود. برخی مفتخر بودند به این که جاسوس فرنگیانند. میرزا ابوالحسن شیرازی که معاهده گلستان و معاهده سیمسی ایران و انگلیس در ۱۳۲۴ (قرارداد مجمل) به‌وسیله او بسته شد، در نامه‌ای که به اوئی حکومت انگلیس نوشته افتخار می‌کند که در بستن این قرارداد به نفع انگلستان و به زیان کشور خویش دست داشته‌است، و انگلیسیها از این بابت و از همان تاریخ مبلغان ماهانه در بانک بمبئی به حساب او می‌ریختند. میرزا ابوالحسن خان درخواست می‌کرد که پس از مرگش این مبلغ به حساب پسرش میرزا مهدی خسان پرداخت گردد (۳۰) و دولت انگلیس جواب می‌داد که این کار ممکن نیست زیرا پسر او هنوز کاری برای دولت انگلیس انجام نداده و قراردادی بسته است (۳۱).

فرنگ‌رفته‌هایی چون میرزا ابوالحسن خان نه تنها هیچ به ایران نیاوردند بلکه درست چهره‌ای را ارائه دادند که فرنگی می‌خواست از شرقی بیافریند. عروسک خیمه شب‌بازی که ملیت و فرهنگ خویش را منکر است و شیفته قدرت است؛ انسانی که فقط از راه تقلید زندگی می‌کند، بدون وجود سرمشق موجودیت ندارد؛ اگر اقدامی می‌کند و یا کاری به‌دست می‌گیرد همه‌اش با این فکر است که "اروپایی چه خواهد گفت؟" فرنگی چگونه قضاوت خواهد خواند کرد؟ در این مورد چه خواهد نوشت؟" محملینی هم که در این دوره به فرنگ رفتند در بازگشت چندان کاری از پیش نبردند، تنها بر کمبودها و عقده‌های حقارت هموطنان خود افزودند و بعضی با نگاه فرنگی - مآبانه هموطنان خود را مورد قضاوت قرار دادند.

چه بنا مقالات که درباره این فرنگد رفته‌های دوران قاجار که پیش از مشروطیت به چهار دسته تقسیم می‌شدند نوشته شد. نام این محملین در تاریخها ثبت شد، از آنان بعنوان نوایغ یاد کردند و عباس میرزا را ستودند که برای نخستین بار اعزام محمل به فرنگ را باب کرد (۲۲). از این محملین میرزا صالح که در انگلستان عضو فراماسونری هم شد روزنامه را در ایران ایجاد کرد و حاجی بابای افشار که بفسول سورخین طب خواند (۲۳) و نابغه شد طبابت دربار را عهده‌دار شد و نام او بعنوان اولین و بزرگترین طبیب فرنگ گرفته، ایرانی در صفحه روزگار باقی ماند. در حالی که طبق اسناد خود انگلیسها حاجی بابای افشار که در ۱۸۱۱ با جونز به انگلستان رفت و در ۱۸۱۹ به ایران بازگشت، هرگز مدرسه طب را به پایان نرسانید و نتوانست از عهده امتحانات پزشکی برآید. پس از چندسالی وقت گذراندن سرانجام با تعدادی کتاب برای "ادامه مطالعه طب در ایران" به وطن آمد و از آنجا که دشم الخمر بود مطالعه بعدی اش هم سرنگرفت. در طی اقامت خود در لندن حاجی بابا و میرزا اکاظم ۵/۶۶۰/۶۶ لیره به هزینه دولت ایران خرج کردند و میرزا اکاظم هم که در لندن یا از سل و یا از غمه درگذشت.

در دوره محمدشاه و دوره ناصر می هم عده دیگری به فرنگ رفتند، از جمله ۴۲ نفر از فارغ التحصیلان دارالعلوم گاه اروپاییان هم از محملین فرنگ رفته ایرانی خرددل نبودند، ژوزف ولف می‌نویسد: "باید اعتراف کنم جوانانی که در انگلستان درس خوانده‌اند و یا از کشور ما دین کرده‌اند آدمهای حسابی نیستند و آخر عاقبت بسیار بدی یافته‌اند" (۲۴).

شک و تردید درباره فرنگد رفته‌ها در برخی از نوشته‌های این دوره هم دیده می‌شود. حقیقت این که بسیاری از این گروه کاری برای ایران انجام ندادند و از نظر واقعی تاجی بر سر ملت نزدند.

شکی که در نزد برخی از روشنفکران و نویسندگان آن زمانه درباره فرنگ و فرنگد رفته به وجود آمده حایز اهمیت است. مجدالملک سینکی می‌نویسد: "این شتم و رعبای ایرانی که از بطرز بورخ و سایر بلاد خارجه برگشته‌اند" به مراتب از دیگران بدترند و حرص و آزشان بیشتر. معلوماتشان هم به دو چیز منحصر است: "استخفاف ملت و تخطئه دولت"، و از این رو "شبهه ایجاد شده که آب و هوای بلاد خارجه عجب چیزها از آب بیرون داده. اینان همواره از بخت خود در شکایتند و منت بر دیگران می‌گذارند که چرا از ولایات منظم نرنگ به ممالک بی‌نظم رجعت کرده‌اند و همواره در حال انتقد و ایرادند که چرا فلان کار در ایران انجام نشده و چرا اولیای حکومت از "اسباب تربیت" ملت غافل مانده‌اند. لیکن این انتقادات تا وقتی است که به خودشان کاری سپرده نشده و مقامی داده نشده است. همین که ممدار شغلی شدند بنا

اطمینان کامل که قبح اعمال ایشان به برکت سیاحت قاره اروپا از همگان پوشیده است و به این زودیها کسی درمدد کشف بی حقیقتی ایشان نیست، "بالادست همه بی تربیتها برمی خیزند و در بایعال کردن حقوق مردم و ترویج فنون بی دینستی و تسرك غیرت و مروت و اختراعات امور خانه و طمع بیجا و تصدیقات بلا تصور و خوشامد و مزاج گویی به روبا و پیشکاران و تمویب عمل و تمذیق به اقوال ایشان چندان مبالغه دارند" که اولیای حکومت هم از مسئولیتهایی که به آنان واگذار نموده اند پشیمان می شوند و متحسر می مانند که با این افراد به "چه قانون باید سلوك" نمود زیرا هویت آنان درست مشخص نیست.

به مارماهی مانند، نه ماهی است و نه مار

منافقی چه کنی؟ مار یابی یا ماهی (۴۵)

نویسنده دیگر میرزا حسین خان نایب اول سفارت ایران در عثمانی نیز در رساله ای انتقادی از اوضاع سیاسی ایران (۲۶) مسئله فرنگد رفتگان را مطرح می کند. انتقاد اساسی او به اولیای دولت ایران این است که گمان می کنند با فرستادن آدم به فرنگ و آوردن آدم از فرنگ می توان همه مسائل مملکت را حل کرد. به اعتقاد او با این که رفت و آمد به اروپا روز به روز بیشتر می شود و محمل به فرنگ می رود و باز می گردد، هنوز از علم و معلومات ایشان کسی بهره ای نبرده است. و در همه ایران "ده نفر" نمی توان یافت که بتوانند ناغذی به یکی از زبانهای اروپایی "بدون غلط املاء و اشعار" بنگارند و یا قنی از فنون و علمی از علوم فرنگی را بطور کامل بشناسند. حتی کالسکه چی فرنگی هم در قیاس با این دانشوران ایرانی اصطلاحات علمیه را بهتر می داند و به قانون و احکام معاملات بهتر از ایشان آشناست.

همان نویسنده تعجب می کند از این که فرنگی مآبی در ایران با نوعی ظاهرسازی و ناآگاهی توأم شده است. هر که پایش به فرنگ می رسد با هر که از فرنگ می آید حرمتش لازم است و طاعتش واجب. حتی رجال و اولیای دولت ایران حاضرند به سر خواری تن در دهند و همه گونه تحقیر شوند و خود را تا حد امکان نفی و انکار نمایند. "وزرای محترم نادرا لا مثال نا که به اروپا می روند ایشان را کسی به هیچ خدمت كوچك و پست ترین مأوریت استخدام نمی کند و قابل هیچشان نمی شمارند. ولی چون نسوع فرنگی ... مصروف به علم و هنر است لهذا هر فرنگی صورت نشسته، نازل که در اروپا دلال یا جمال یا جمال بوده به محض این که پا به دایره ای از دوایر ایران گذاشت، وزرا و مدور ایران قول او را به منزله وحی منزل به گوش جان استماع کرده هر چه بگوید به حسن قبول تلقی می نمایند".

برداشت رجال ایران در تقلید از فرنگی چنین خلاصه می شود: یا می خواهند در مقابل فرنگ خودنمایی کنند و یا خود را به فرنگی برسانند. غافل از این که اگر

فرنگی ترقی کرده و خود را به این مرحله از پیشرفت و تمدن رسانیده است، از این روست که صبح تا شام در ترویج و تقویت آنچه خود دارد می‌کوشد، چشمش را به‌طرزکار ماها تدوخته است، بلکه می‌خواهد افراد ملت خود را در مقابل دیگران بسیج کند، و در این راه از تاراج و غارت سایر ملل هراس ندارد. درحالی که ما "در کوتاه بینی عربیک بدبختانه به جان یکدیگر افتاده و در وادی بی‌پایان نفاق سرگردان و پراکنده و پریشان مانده‌ایم و عمر گرانباه، خویش را در طریق اجرای اغراض شخصیه و نفسانیه صرف می‌کنیم. مثل این که همیشه در این اندیشه‌ایم که به هر تدبیر و شیطننت مال دیگری را غصب و ناموس آن دگر را پایمال کنیم".

فرنگی بنابر نیازمندیهای خویش کارخانه‌اش را می‌سازد، کارشناس تربیت می‌کند، مواد اولیه را هم از سایرین به‌جبر می‌گیرد و کار خود را راه می‌اندازد، ما می‌پنداریم که "هروقت کارخانه ما همت باغی و چلوارسازی و فبریک تفنگ و توپ کروپ به ایران بیاوریم ایران ترقی می‌کند". و حال آن که کارخانه را از فرنگ آوریم باید کارشناس را هم بیاوریم، متخصص هم بیاوریم، "آنوقت چنین نابریکی چه فایده به حال ما خواهد داشت؟ چرا باید خوراک و پوشاک و چراغ و دیگر لوازم زندگانی ما همه از سایه ایشان باشد؟ چرا باید آنان متحد باشند و مشفق و ما منافق و محتاج؟"

تازه می‌خواهیم افتخاراتی هم داشته باشیم، به فرنگی هم فخر بفروشیم و بگوییم کمتر از شما نبوده و نیستیم. در گذشته چنین بودیم و چنان کردیم، آنطور بودیم و اینطور شدیم، چه‌ما داشتیم و چه‌ما ساختیم. اگر حقیقت است پس دیگر چه نیازی به فرنگی داریم؟ اگر حقیقت نیست این همه فضل فروشی و فخر فروشی از برای چیست؟ امروز برخی از متفکران عرب (۲۷) نیز به این تضادها به دیده انتقاد نگریستند و نوشته‌اند که ما شرقیها هنگامی که می‌خواهیم خود را به رخ غربی بکشیم به جلد باستانشناس می‌رویم و همواره در گذشته‌ای دور به دنبال عظمت افسانه‌ای می‌گردیم، و در این کندوکاو، هم حال را فراموش می‌کنیم و هم آینده را، از این که ما پی‌درپی تکرار کنیم سرچشمه، علوم از ماست، فلسفه از ماست، ریاضی از ماست، قدمست از ماست، چه حاضر؟ چرا دیگران به آنچه دارند افتخار می‌کنند و ما به آنچه که در عالم خیال می‌خواهیم داشته باشیم؟ در هر گامی که برمی‌داریم شیخ فرنگی به‌نسوان سرمشق و قاضی، کابوس وار به دنبال ماست. و ما نقش عقده‌ها و کمبودهایی را بازی می‌کنیم که او در ما آفریده - موجودی بیریشه، عاری از خاطره، سرگردان و ناتوان و نیازمند به حمایت دیگری. و هستی‌اش توجیهی است برای "تحت الحمایگی". و از آنجا که در این دو رابطه همواره دو نیرو لازم و ملزوم یکدیگرند (۲۸)، اگر فرنگی حامی است پس شرقی نیز اجباراً تحت الحمایه است، و وجود یکی دلیلی بر وجود آن دیگری.

برگردیم به رساله میرزا حسین خان، او نیز در جواب این سؤال در مانده که اگر
فرنگی خوست باید همواره از او تقلید کرد و روش زندگی او را معیار قرار داد
بس دیگر "علت اجتناب و گریز ما کدام است؟" اگر نفوذ او زبان آورست "چرا
باید این همه اقبال او را معتبر دانست و از او تقلید و پیروی کرد؟"

به نظر او آیا این متعارض نیست که ما فرنگی را نجس می‌دانیم اما آشکار و
منابش را پاک؟ می‌گوییم مسلمانیم لیکن از یاسی که کافران به ما تحمیل کرده‌اند
دست برنمی‌داریم، یا به قلمی که به چاقوی فرنگی تر شیده نده، قرآن رونویسی می-
کنیم، زیرا که ما به هر چه از زیر دست "مسیوکلن و مستر بهمان" بیرون بیاییم
معتقدیم، نه به آداب و فرهنگ خود، و باز از یاد می‌بریم که اگر مسیوکلن و مستر
بهمان حسنیتی داشت به ممالك افریقا و آسیا جنگ می‌انداخت و به حقوق این ملک
آنچنان که دیده‌ایم و شنیده‌ایم تجاوز نمی‌کرد.

نویسنده، دیگری در همین زمینه و در همان دوره می‌گوید (۴۰): "جمعی مردم بی-
خیر به‌صورت مختلف با ریش و سبیل متناسب، يك مشت رعیت فقیر بیچاره، فلك زده را
طعمه خود کرده‌اند و هی از اینها چیز می‌گیرند و می‌سند و می‌خورند و کس-
می‌نشینند و تند نگاه میکنند". بعد هم افتخار میکنند که ما مستقلیم، و اضافه
می‌کند که این روال مملکت را به يك مستعمره تبدیل خواهد کرد. مثال می‌آورد که،
"لختی ایرانی به هندویی گفته بود فرنگیها هد را چگونه گرفتند. هندو گفته بود
همانطور که ایران را گرفتند. ایرانی گفته بود ایران را کسی نگرفته است. هندو
گفته بود ما هم همانطور می‌دانستیم، یکوقت دینیم و فهمیدیم که اسیر فرنگی-
شده‌ایم". به اعتقاد او از فقر تا مستعمره شدن نامله‌ای نیست. فرنگیها به هر جا
که فقر غالب آمد نلحه کرده‌اند. مثال پروتستانها را می‌آورد که "هنوز رؤسای این
مذهب به کمال همت در ترویج ادد و حال در سواحل شرقیه، فرنگ به‌ظاهر حرمت و
آزادی سودان و زنگان را وسیله نموده و مکاتب و مدارس تأسیس کرده و به تعلیم
و تدبیر طوایف مشرجه، آفریک مشغولند و در باطن مقصد املیشان آن که بعضی
طوایف اسلامیه زنگیان را وارد مذهب پروتستان می‌نماید". هر چند که "ثروت و غنا
بسیار مندوح است اگر هیئت جمعیت ملت غنی باشد ولیکن اگر اشخاص، محدود غنای
فاحش داشته و سایرین محتاج و مفتقر باشند، از آن غنا اثری و ثمری حاصل نشود و
این غنا برای غنی خیران مبین است."

در مورد رابطه با فرنگ و انتقاد از روابط تجاری با فرنگ حسن خداداد نایب اول
سفارت ایران در ون نیز پیشنهاداتی دارد. و افسوس می‌خورد که از زمان میرزا حسین
خان سپهسالار "مثنی ارامنه"، که منظور ملکم و نریمان خان است، کار اصلاح
ایران را به عهده گرفته‌اند. و هر روز در فرنگ "اوراق باطله" می‌فرستند و در حضور